

ماهنامه کافئین بوکلی

شماره ۲۱

۶ دی ۱۴۰۰ / شماره ۲۱

ماهنامه فرهنگی و هنری کافئین بوکلی

اولین ماهنامه فرهنگی و هنری
الکترونیکی در ایران



به یاد فروغ
(مفصله ۹)

معرفی کتاب
(ایلیا)
(مفصله ۷)

تخت خوبت را مرتب کن
(مفصله ۴)

به قلم
(مفصله ۲)

داستانک
(دعوات زن و شوهر)
(مفصله ۱)

لیلی و مجنون
(خواسنگار)
(مفصله ۱۳)

تکه ای از نمایشنامه
(مفصله ۱۲)

الهی نامه
(مفصله ۱۱)

لغت نامه
(مفصله ۱۰)

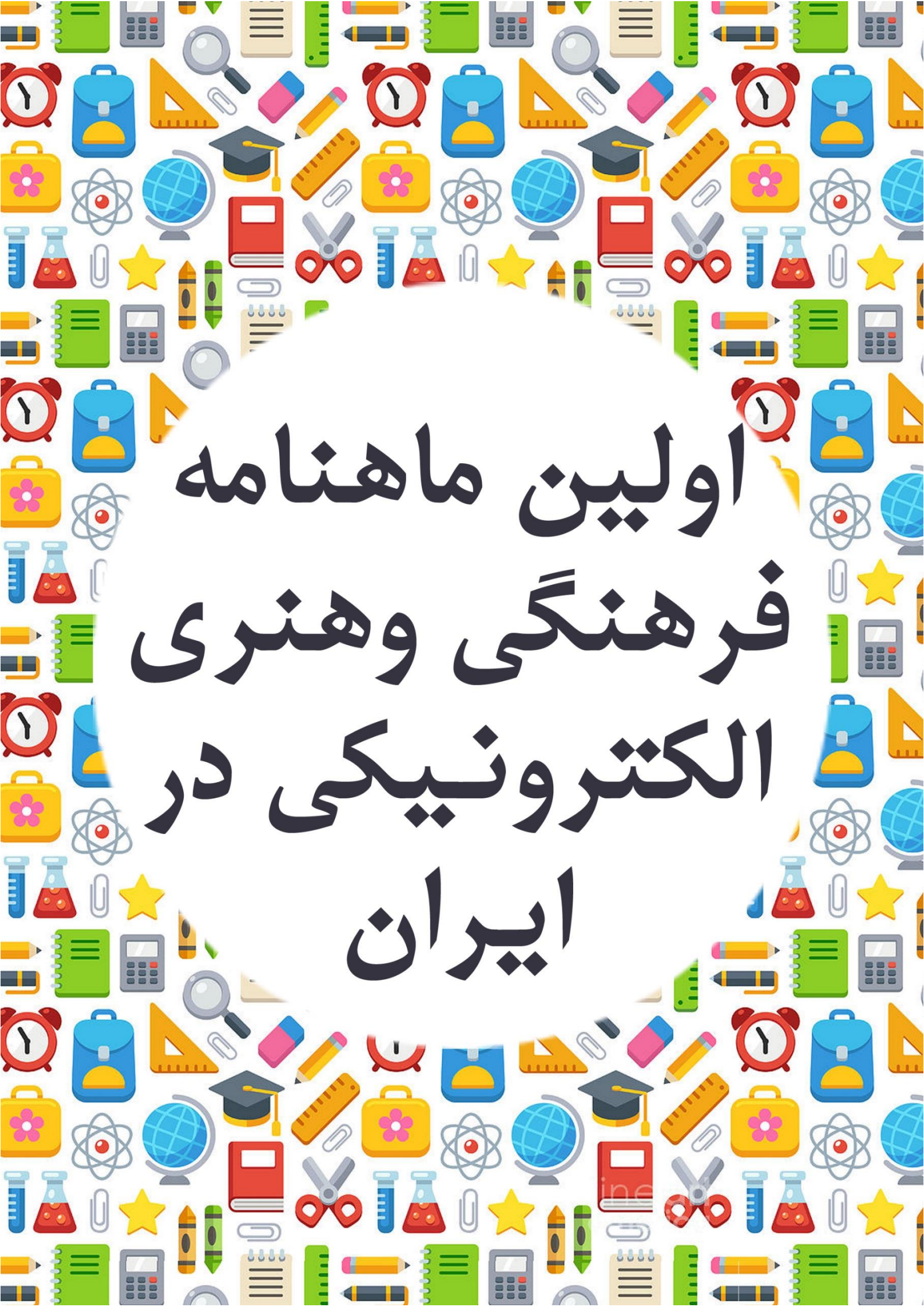
نویسندگان
(مفصله ۲۲)

سهراب
(مفصله ۲۱)

به کم خیم
(مفصله ۲۰)

نمودارهای تالیفی
(مفصله ۱۶)

از همه جلوتر باش
(مفصله ۲۴)



اولین ماهنامه فرهنگی و هنری الکترونیکی در ایران



کانال تلگرام: caffeinebookly



اینستاگرام: caffeinebookly



توییتز: caffeinebookly



لینکدین: caffeinebookly

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
عالم از ناله عشاق مبدا خالی
که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد
پیر دزدی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش و خطاپوش خدایی دارد
(حضرت حافظ)



دعوی زن و شوهر

مدت زیادی از زمان ازدواجشان می گذشت و طبق معمول زندگی فراز و نشیب های خاص خودش را داشت.

یک روز زن که از ساعت های زیاد کار شوهرش عصبانی بود و همه چیز را ازهم پاشیده می دید، زبان به شکایت گشود و باعث ناامیدی شوهرش شد.

مرد پس از یک هفته سکوت همسرش، با کاغذ و قلمی در دشت به طرف او رفت و پیشنهاد کرد هرآنچه را که باعث آزارشان می شود را بنویسند و درمورد آن ها بحث و تبادل نظر کنند. زن که گله های بسیاری داشت بدون این که سرخود را بلند کند، شروع کرد به نوشتن.

مرد پس ازنگاهی عمیق و طولانی به همسر، نوشتن را آغاز کرد.

یک ربع بعد با نگاهی به یکدیگر کاغذها را رد و بدل کردند.

مرد به زن عصبانی و کاغذ لبریز از شکایت خیره ماند...

اما زن با دیدن کاغذ شوهر، خجالت زده شده و به سرعت کاغذ خود را پاره کرد.

شوهرش در هر دو صفحه این جمله را تکرار کرده بود:

"دوستت دارم عزیزم"

1

سال دوه

شماره بیست یکم

دوشنبه

۶ دی

سال ۱۴۰۰

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

سال دوہ

شماره بیست یکم

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۲

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)

اگر تمام دنیا ہم از تو بدشان بیاید و
تو را آدم بدی بدانند، تا وقتی که وجدانت
تو را تأیید می کند و گناهکار نمی داند،
تو بدون دوست نمی مانی.

“جین ایر”

نویسنده: شارلوت برونته



ماہنامہ
کافیئر بوکلے

تخت خوابت را مرتب کن

سال دوم

شماره بیست یکم

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۳۳

تخت خوابت را مرتب کن

برداشتی کوتاه از زندگی:

بازنشستہ نیروی دریایی آمریکا

چیزهای کوچکی که می توانند

زندگی شما و شاید حتی دنیا را متحول کنند

مترجم: محمدجواد نعمتی



وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

استراحت‌گاه‌های دوره آموزشی نیروی دریایی، ساختمان‌های سه طبقه ساده‌ای‌اند که در ساحل کرونادو در کالیفرنیا واقع شده‌اند. آن‌ها فقط با فاصله حدود صد متری با اقیانوس آرام. ساختمان‌ها کولر ندارند و شب‌ها وقتی پنجره‌ها باز هستند، به راحتی می‌توان صدای جزر و مد و برخورد موج آب با ماسه‌های ساحل را شنید.

اتاق‌های استراحت‌گاه‌ها هیچ وسیله تجمّلاتی ندارند. اتاق افسران، که من با سه هم‌دوره‌ای دیگر آنجا می‌خوابیم، فقط چهار تخت‌خواب و یک کمد برای آویزان کردن یونیفرم‌ها دارد. روزهایی که من در استراحت‌گاه می‌مانم، از تخت‌خواب ویژه ارتشی بیرون می‌آیم و به سرعت مشغول مرتب کردن آن می‌شوم. این اولین وظیفه در شروع هر روز است. روزی که به خوبی می‌دانیم پراز بازرسی‌های بدنی، شنا کردن‌های طولانی، دویدن مسافت‌های زیاد، مسیره‌های پرازمانع و اذیت‌های مدام از طرف مربی‌های دوره آموزشی است.

وقتی ارشد کلاس، ستوان سوم دنل استوارت، مسئول آموزشی، وارد اتاق شده، فریاد زد: «خبردار!» من کنار تختم ایستادم و پاشنه‌هایم را جفت کردم. همین‌طور سیخ ایستاده بودم که ناوبان دوم به من نزدیک شد. ارشد آموزش که فردسختگیر و بی‌احساسی بود، شروع کرد به واریسی یونیفرم‌م تا مطمئن شود که همه چیز مرتب است. بانگاهی موشکفانه از سرتاپایم را برانداز کرد. پیراهن و شلوار دقیق اتوشده؟ سگ کمر بند تمیز و براق است. پوتین‌ها کامل واکس خورده و براق است. طوری که عکس آدم در آن پیدا باشد؛ وقتی مطمئن می‌شد که استانداردهای دوره آموزشی نیروی دریایی رعایت شده، افسرارشد به سمت تخت‌خواب‌ها می‌رفت تا آنها را نیز به دقت بررسی کند.

تخت‌خواب هم مثل اتاق ساده بود. یک چارچوب فلزی که تکیه روی آن گذاشته شده بود. یک پتوی پشمی خاکستری رنگ که خیلی محکم دور تشک پیچیده شده بود تا گرمای لازم را در صبح‌های سرد سن دیگو فراهم کند. یک پتوی دیگر هم به شکل مربع تاشده و روی تخت بود. بالش هم طوری وسط تخت قرار داشت که با پتو زاویه نود درجه تشکیل می‌داد. همه این‌ها طبق استاندارد و مقررات بود. اگر این استانداردها را رعایت نمی‌کردم، مجبور می‌شدم سینه خیز بروم و در ساحل آنقدر غلت بزنم که مثل یک کلوچه شکری تمام هیكلم شنی شود.

همین‌طور که بی‌حرکت ایستاده بودم، می‌توانستم از گوشه چشمم مسئول آموزش را ببینم. داشت بادقت به تختم نگاه می‌کرد. خم شد و گوشه‌های تخت را واریسی کرد، بعد بادقت بیشتری نگاه کرد تا پتو و بالش خیلی صاف باهم ترازشده باشند.

بعد دستش را درجیبش فروکرد. یک تاس بیرون آورد وچند بار آن را به هواپرت کرد. خوب می دانستم که این کار آخرین ترغیب بررسی تخت من است. آخرین بار که تاس را به هوا پرت کرد، ارشد آن را نگرفت تا روی تخت بیفتد. تاس بعد از برخورد با تخت کمی بالاآمد وچند سانتی متر بلندشد. همی کافی بود تا ارشد تاس را روی هوا بگیرد. مستقیتم به چشمانم زلزد و سرش را به علامت تایید تکان داد. اینکه من تختخوابم را درست مرتب کرده بودم به این معنی نبود که قرار است به من جایزه داده شود چون این وظیفه من بود. اولین کاری که هرروز باید انجام می دادم و دقت در انجامش بسیارمهم بود. وظیفه ای که نظم و انضباط و توجه به جزئیات را نشان می داد و در پایان روبه من یادآوری می کرد که روزم را با انجام یک کار درست شروع کرده ام. هرچند کار خیلی کوچکی است ولی حس غرور و افتخار به انسان دست می دهد.

در تمام دوران خدمتم در نیروی دریایی، مرتب کردن تختخواب یک وظیفه ثابت و همیشگی بود. کاری که هرروز باید دقیق و کامل انجام می شد. من به عنوان یک ناوبان دوم جوان در قسمت بهداری زیر دریایی عملیاتی یواس اس گری بک می خوابیدم که تخت های چهار طبقه داشت. یک دکتر سالخورده مهربان مدیر بهداری بود و اصرار داشت که آدم باید هرروز صبح وسایلش را مرتب کند. همیشه تذکر می داد که اگر تختخواب مرتب نشود و اتاق تمیز نشود، چطور ملوان ها می توانند از ما انتظار داشته باشند خدمات بهداشتی و درمانی خوبی به آنها ارائه کنیم. بعدها بود که کاملاً متوجه شدم این نظم و انضباط، چقدر می تواند در تمام ابعاد زندگی نظامی و شخصی مهم و کاربردی باشد.

سی سال بعد، برج های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک مورد حمله قرار گرفت و در پنسیلوانیا آمریکایی ها در هواپیما کشته شدند. در آخرین روزهای حملات، من به خاطر حادثه شدید سقوط باچتر، دوران نقاهتم را در خانه می گذراندم. یکی از تخت های بیمارستان را به خانم ام آورده بودند و من بیشتر روز را روی آن می خوابیدم. بیشتر از هر چیزی آرزو داشتم سریع تر، از شر این تخت لعنتی خلاص شوم. مانند هر سرباز نیروی دریایی آرزو داشتم کنار همزمانم در میدان جنگ باشم.

وقتی که توانستم بدون کمک از تختم بلند شوم و راه بروم، اولین کاری که کردم، ملافه تختم را صاف و به صورت کامل روی تشکم کشیدم. بعد بالش را مرتب کردم و مطمئن شدم که تخت بیمارستان برای تمام کسانی که وارد خانه ام می شوند و آن را می بینند، مرتب و آنگادر است. در واقع این کار نشان می داد که من توانسته ام بر جراحتم غلبه کنم و زندگی همچنان ادامه دارد.

طی چهارهفته بعد از حادثه یازده سپتامبر، من به کاخ سفید منتقل شدم و دو سال بعد از آن در اداره «مبارزه با تروریسم» بود. دایره‌ای که به تازگی کارش را به صورت جدی شروع کرده بود. تا اکتبر سال ۲۰۰۳ که در دفتر فرماندهی موقت عراق و در فرودگاه بغداد خدمت می‌کردم. طی چندماه اول مجبور بودیم در کیسه خواب بخوابیم. با این وجود باز هم هر روز صبح که بیدار می‌شدم، کیسه خوابم را به صورت کامل جمع می‌کردم. بالش را در کیسه خواب می‌گذاشتم و با این کار خودم را برای شروع یک روز خوب آماده می‌کردم.

ارتش ایالات متحده در دسامبر سال ۲۰۰۳ موفق شدن صدام حسین را دستگیر کند. او را در یک اتاق کوچک نگه می‌داشتیم. او هم در کیسه خواب می‌خوابید. اما با یک ملافه لوکس و تشک. یک روز می‌خواستیم با صدام ملاقات کنم تا مطمئن شوم که سربازانم از او به درستی مراقبت می‌کنند یا نه. وقتی وارد اتاق شدم، با تعجب دیدم که صدام کیسه خوابش را مرتب نکرده. ملافه مچاله شده و تشک به هم ریخته بود. این نشان می‌داد او تمایلی به مرتب کردن آنها نداشت. طی ده سال بعد، من این افتخار را داشتم که با برخی از بهترین مردان و زنانی معاشرت کنم که بر افتخارترین افراد آمریکا محسوب می‌شدند. از افراد ساده تا معروف، دریا سالارها تا ملوان‌های تازه استخدام شده، سفیران بلند پایه تا منشی‌ها. آمریکایی‌هایی که در تمام دریاها مستقر شده‌اند تا از سرزمین خود دفاع کنند. با میل و رغبت قلبی وارد این عرصه شده‌اند تا برای حفاظت از ملت بزرگ خود دست به هرگونه فداکاری بزنند. همه آنها خوب می‌دانند که زندگی سخت و طاق‌فرو است.

بعضی وقت‌ها کارهای خیلی کوچکی وجود دارند که شما می‌توانید با انجام‌شان، نتایج آن روز خود را مشخص کنید. سربازها در جنگ‌ها می‌میرند، خانواده‌ها عزادار می‌شوند و روزها طولانی‌تر و پر اضطراب‌تر می‌شوند و شما دنبال چیزی هستید که آرام‌تان کند. چیزی که انگیزه شروع یک روز تازه را به شما بدهد و بتواند حسی از غرور و افتخار را در دنیایی که گاهی زشتی‌ها آن را فرا می‌گیرند، به وجود بیاورد.

اما این فقط مربوط به میدان جنگ نیست. زندگی هرروزه ما نیازمند ایجاد این حس است. هیچ چیز نمی‌تواند جای قدرت و آرامش قلبی یک فرد را بگیرد. اما بعضی وقت‌ها یک کار خیلی ساده مثل مرتب کردن تختخواب‌تان در صبح، باعث می‌شود انگیزه‌ای قوی برای شروع آن روز در شما ایجاد شود و همین باعث می‌شود که در پایان روز از تاثیرات آن روی کارهایی که کرده اید، شگفت زده شود.

اگر می‌خواهید زندگی‌تان و شاید جهان را تغییر دهید، از مرتب کردن تختخواب‌تان شروع کنید.

ایلیاد اثر حماسی طبیعی که برخی مواقع آهنگ ایلیون نامیده می شود یک دیوان شعر حماسی و کهن از یونان باستان است که در قالب (نیازمند تکمیل) سروده شده است و منسوب به هومر شاعر نابینای یونانی است. این شعر در قرن ۸ قبل از میلاد سروده شده است و به همراه ادیسه در زمره قدیمی ترین آثار ادبیات غرب برشمرده می شود. ادیسه نام اثر حماسی دیگری از هومر است که داستان یکی از سران یونان، ادیسه را پس از جنگ تروا را بازگو میکند. ایلیاد شامل ۱۶ هزار بیت است که به سبک یونانی هومری نگاشته شده است و ترکیبی از گویش های متعدد یونانی است.

در ایلیاد از جنگ تروا که به خاطر دزدیدن هلن دختر زیباروی پادشاه به دست پاریس اتفاق افتاد سخن به میان آمده است. داستان در مورد محاصره ۱۰ ساله شهر تروا (ایلیوم) توسط شماری از ایالت های یونان میسینی است. که جنگ ها و رویداد ها را طی هفته ها درگیری میان شاه آگاممنون و آشیل جنگجو می کند.

موضوع کتاب حماسه یونانی «ایلیاد»

داستان اثر، بیست و چهار قسمت است که مربوط است به ربوده شدن هلن زن زیباروی منلائوس یکی از چند فرمانروای یونان توسط پاریس پسر پریام شاه ایلیون. خواستگاران هلن با هم پیمان بسته بودند که چنانچه گزندی به هلن رسید شوی او را در مکافات مجرم یاری دهند. از این رو سپاهی بزرگ به فرماندهی آگاممنون و با حضور پهلوانانی چون آشیل، اولیس، پاتروکل، آیاس و... به سوی شهر تروا روانه گردید تا هلن را از پاریس بازپس گیرند. سپاهیان یونان ده سال تروا را محاصره کردند ولیکن با رشادتهای پهلوانان تروا، به ویژه هکتور بزرگترین پسر شاه و برادر پاریس و پشتیبانی خدایانی چون زئوس و آفرودیت و آپولون طرفی نبستند.

در این سالها آشیل، بزرگترین پشتوانه یونانیان به دلیل اختلاف با آگاممنون جبهه را رها کرده و در گوشه ای به همراه یاران اختصاصی اش نبرد را نظاره می کرد. تا اینکه پاتروکل پسرعموی آشیل، با لباس و جنگ ابزار آسمانی او به نبرد رفت؛ ولی با فریب و نیرنگ زئوس و دشمنی آپولون و دیگر از خدایان هوادار تروا، شکست خورده و به دست هکتور کشته شد. آشیل از این رویداد خشمگین شده و اختلافاتش با آگاممنون را کنار گذاشته و پس از تشییع جنازه پاتروکل، به نبرد تن به تن با هکتور پرداخت و او را شکست داد. سپس به جنازه اش بی احترامی روا داشته و آن را با خود به اردوگاه یونانیان آورد.

U

وبگاه کافئین بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافئین بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافئین بوکلی

caffeinebookly

پریام شاه تروا به یاری خدایان شبانه خود را به اردوگاه آشیل رسانده و با زاری از او تمنا کرد که جنازه پسرش را به او برگرداند تا بتواند مراسمی در خور بزرگی این پهلوان حماسه ساز، ترتیب دهد. پس از گفتگوی دراز، آشیل پذیرفت و داستان ایلیاد اثر هومر با توصیف سوزاندن هکتور در تروا و به سوگ نشستن مردمان شهر برای او به پایان می رسد.

در این کتاب و همچنین کتاب دیگر هومر، اودیسه اشاره ای به پایان نبرد تروا و سرنوشت تراژیک آشیل نرفته است. داستانهایی چون اسب تروا در آثار نویسندگان بعدی رمی همچون ویرژیل و اووید آمده و افسانه روین تن بودن آشیل و ماجرای پاشنه آشیل که به مرگش انجامید را شاعر سده یکم میلادی استاتیوس در کتاب خود آشیلید پرداخته است.

برای مطالعه ی این کتاب
کلیک کنید

بہ یاد فروغ

طالبیم آن لذت جاوید را
من صفای عشق می خواهم از او
تا فدا سازم وجود خویش را
اوتنی می خواهد از من آتشین
تا بسوزاند در او تشویش را
اوبه من می گوید ای آغوش گرم
مست فازم کن کہ من دیوانہ ام



4

وبگاه کافیئر بوکلی

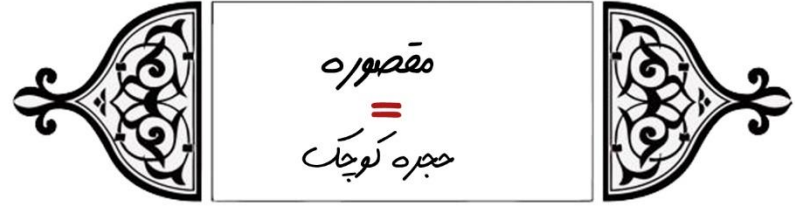
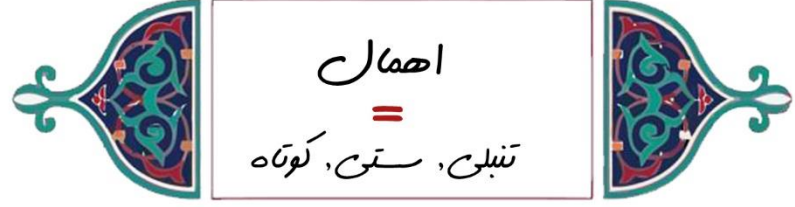
www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly



سال دوہ

شماره بیست یکم

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۱۱

وبگاه کافیئر بوکلی

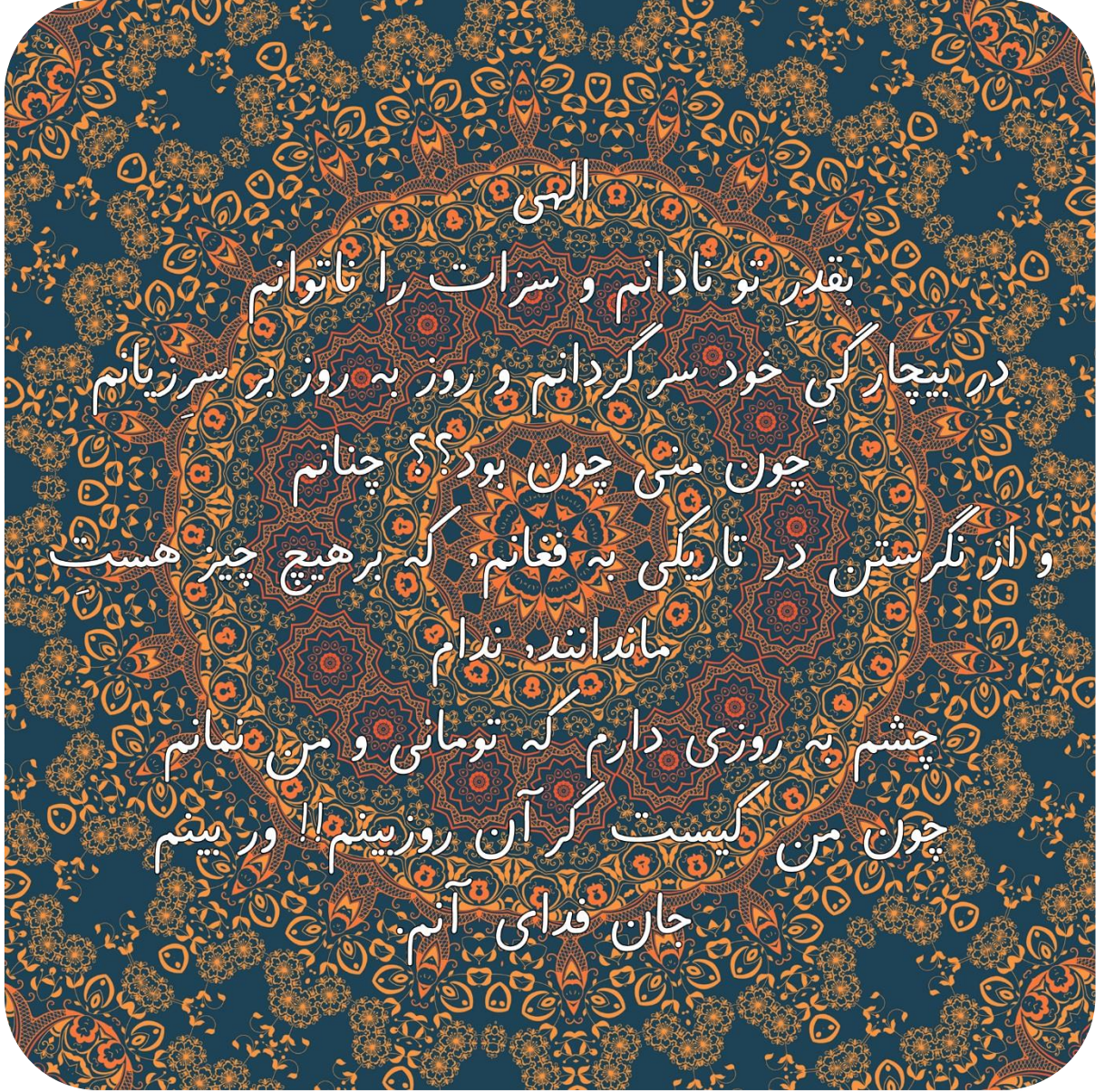
www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly



ماہنامہ
کافیئر بوکلے

تکہ ای از نمایشنامہ

و از این رو؛ چون نمی توانم عشق بورزم
تا در ایام خوبی و خوشی سرگرم شوم.
اراده کرده ام تا شرارت نمایم.

ریچارد سوہ

نویسنده:

ویلیام شکسپیر

تکہ ای از نمایش

سال دوہ

شماره بیست یکہ

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۱۲

وبگاہ کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگراہ
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگراہ
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

روزها و روزها گذشت و مجنون زیر فشار این نصیحتها، تنها گوش داد و حرفی نزد. ولی هر روز که می گذشت بر پریشان حالی او افزوده می شد. عاقبت پیراهن را بر تن درید و گفت: «من با انتخاب لیلی، دنیا و آنچه را در آن است، به دور انداخته ام. آن وقت شما از من می خواهید که آنچه را دور انداخته ام، دوباره بردارم؟؟ نه هرگز این کار را نمی کنم. خیلی دلم می خواهد که به حرفهای شما گوش کنم و جز لیلی دختران دیگر را هم ببینم، ولی اصلا نمی توانم هیچ کس دیگر را ببینم، تاچه رسد که شیفته زیبایی او شوم.»

او این را گفت و از خانه بیرون رفت و باز دیوانه وار لیلی لیلی گویان به طرف سرزمین قبیله لیلی روان گشت. تنها به شوق دیدن لیلی شعر می خواند.

بر هر کوی و برزنی که مجنون می گذشت، مردم با شنیدن اشعار زیبا و دلنشین او سراپا گوش می شدند. شعرهای او را حفظ می کردند و با او همصدا می گشتند. هر کس مجنون را با آن حال می دید، بر حال او می گریست.

حیران شده هر کسی در آن پی
می دید و همی گریست بر وی
او فارغ از آنکه مردمی هست
یا بر ورقش کسی نهد دست
حرف از ورق جهان سترده
می بود نه زنده و نه مرده
بر سنگ فتاده خوار چون گل
سنگ دگرش فتاده در دل
صافی تن او چو درد گشته
در زیر دوسنگ خرد گشته
در دل همه داغ دردناکی
بر چهره غبارهای خاکی

سال دوه

شماره بیست یکم

دوشنبه

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۱۳۲

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

همه می دیدند که چهره او خاک گرفته و غبارآلود است و همه می فهمیدند که مجنون چه اندوه بزرگی در دل دارد و چقدر درمانده و ناراحت است. گاه گاهی مجنون از مردم دور می شد. گوشه خلوتی را پیدا می کرد و های های می گریست و در همان حال شعری خواند.

بنشست و به های های بگریست:

کاوخ چه کنم دوای من چیست؟؟

آواره ز خان و مان چنانم

کز کوی به خانه ره ندانم

نه بر در دیر خود پناهی

نه بر سر کوی دوست راهی

خدایا، چه کنم تا از این رنج رهایی یابم؟؟ خدایا، از خانه و کاشانه خود چنان بریده ام که گویاه راه بازگشت ندارم. نه در خانه خود پناهی دارم و نه به کوی دوست راهم می دهند. ای کاش بلایی بر سرم می آمد؛ بلایی که به یکباره مرا نیست و نابود می کرد. ای کاش صاعقه ای از آسمان می آمد و مرا می سوزاند و خاکسترم برباد می رفت. ای دوستان و ای آشنایان، ای همدرسان دوره مدرسه ام به همه شما بدرود می گویم. امیدوارم شما سلامت باشید. من از این مصیبت و عشق سوزان نابود خواهم شد. از این رو با همه شما خدا حافظی می کنم.

ای بی خبران ز درد و آهم
خیزید و رها کنید راهم
من گم شده ام مرا مجوید
با گمشدگان سخن مگویید
تاکی ستم و جفا کنیدم
با محنت خود رها کنیدم؟؟
بعد خطاب به لیلی چنین گفت:
از پای افتاده ام چه تدبیر
ای دوست بیا و دست من گیر
این خسته که دل سپرده توست
زنده به تو به که مرده توست
بنواز به لطف، یک سلامم
جان تازه نما به یک پیامم

چرا به من رحم نمی کنی و این چنین مرا تنها گذاشته ای؟؟
مگر نشنیده ای که گفته اند: رحم کن تا به تو رحم کنند؟؟ من
در راه عشق تو از پای افتادم و نابود شدم. چاره ای کن. دستم را
بگیر و مرا از چاهی که در آن افتاده ام بیرون بیاور. کاری کن که
از این سوختن دائمی نجات یابم. ای لیلی و ای معشوق
همیشگی من، اگرچه ما هر دو انسانیم، ولی من در برابر تو که
گلی خندان و شاداب هستی، خار بیابانم.

ای راحت جان من کجایی؟؟
در بردن جان من چرایی؟؟
جرم دل عذر خواه من چیست؟؟
جز دوستیت گناه من چیست؟؟

ماہنامہ
کافیئر بوکلی

نمودارهای تاریخی

سال دوم

شماره بیست یکم

دوشنبه

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۱۶

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

نمودارهایی که جهان را تغییر دادند

نویسنده: اسکات کریستینسن
مترجمان: سونا بیدق دار، حسین مجدفر

يك تپه بزرگ از سنگ و زغال سنگ كه دارای گذرگاه طولانی ۸متری است منتهی به تالار صلیبی شكل با ارتفاع ۶متر كه ،، ۳۲سال قبل از میلاد بنا شده بود، در طول زمان به دست فراموشی سپرده شده و تا اواخر قرن ۱۷ شناخته مانده بود. در سال ۱۶۹ ادوارد لوید به همراه يك تیم تحقیقاتی باستان شناسی از آكسفورد به ایرلند سفر كرد و از دیده های خود شگفت زده شد. نقاشی های وی از محلی كه او نامش را نیو گرنج گذاشته بود، به مكانی باستانی و اسرارآمیز تعلق داشت.

بین سال های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۵ تیمی از باستان شناسان ایرلندی حفاری ها و كاوش های عظیمی در نیوگرنج و آرامگاهی در آن نزدیکی به نام دوث و ۳۷مقبره كوچك تر مشابه آن متعلق به مجموعه برونا بُوین در منطقه میث انجام دادند.

تپه نیوگرنج با عرض ۱،۳/۶متر و ارتفاع ۱۲/۲متر ۹۷سنگ بزرگ دارد كه به صورت دایره وار چیده شده اند و در قسمت فوقانی آن نیز دیواره بلند محدبی از جنس گرانیت و كوارتز سفید وجود دارد. داخل شكاف های تالار صلیبی شكل، چاله های سنگی بزرگی برای نگهداری خاکستر و بقایای انسان های ناشناخته قرار دارد.

نیوگرنج فراتر از يك مقبره، حائزاهمیت است ومانند استون هنج به مثابه يك تقویم عظیم مقدس طراحی شده که حرکات خورشید را دنبال می کرد. حکاکی های حلزونی شکل سه گانه ای روی سنگ ورودی آرامگاه در امتداد گذرگاه وهمچنین داخل تالار وجود دارد. با اینکه مفاهیم عمیق این نماد، شناخته باقی مانده است، اما ساختار نیوگرنج دربرانده يك سرنخ است:

طی تغییر و تحولات طلوع خورشید در فصل زمستان، نورخورشید گذرگاه های باریکی را روشن کرده، نهایتاً به مارپیچ سه گانه می تابد. هدف اصلی این ساعت آفتابی هوشمندانه باید احتمالاً به طریقی با تولد دوباره خورشید و در نتیجه، آیین نوزایی جهان در ارتباط باشد. مارپیچ سه گانه در فرهنگ سلتی بیانگر يك کیهان شناسی مقدس است که عدد سه راه به عنوان کهن ترین عنصریکپارچگی و گردش فصول و چرخه های آن در طول سال تأیید وهمچنین ویژگی های زنانه و مردانه خدایان پیش از مسیحیت را مجسم می کند.

امروزه نیوگرنج پربازدید کننده ترین اثر تاریخی در ایرلند به شمار می آید که تاریخ را با به رسمیت شناخته شدنش به عنوان یکی از قدیمی ترین بناهای جهان و به دلیل دارا بودن شاید قدیمی ترین ساعت تقویمی، تغییر داده است. محققان بر این باورند که سازنده های عصر حجر این بنا شایستگی بسیاری در زمینه های گوناگون از جمله زمین شناسی، مهندسی، معماری، هنر و ستاره شناسی داشته اند. ساختار عظیم این نمودار به دقت طراحی شده و آراسته به مارپیچ سه گانه، سرنخ هایی برای فهم پیچدگی های بینش پیش-سلتی باستانی درباره زندگی به دست می دهد.



مارپیچ سه گانه يك زمينه رایج در هنر سلتي است. در نتیجه
روشنگری انقلابی ومهیج این آرامگاه در منطقه نیوگرنج، این گونه
انگاشته می شود که منحنی های مارپیچی بر روی سنگ ورودی، با
يك مکتب فکری بدوی، ارتباط دارند که در آن خورشید را می
پرستیدند.

سال دوم

شماره بیست یکم

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۲۰

وبگاہ کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

ایر آمد و باز بر سر سبزہ تکرپست
بی بادہ ارغوان نعی باید زپست
این سبزہ کہ امروز نماشاقہ ماست
تا سبزہ خاک ما نماشاقہ کیست

سال دوہ

شماره بیست یکہ

دوشنبہ

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۲۱

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

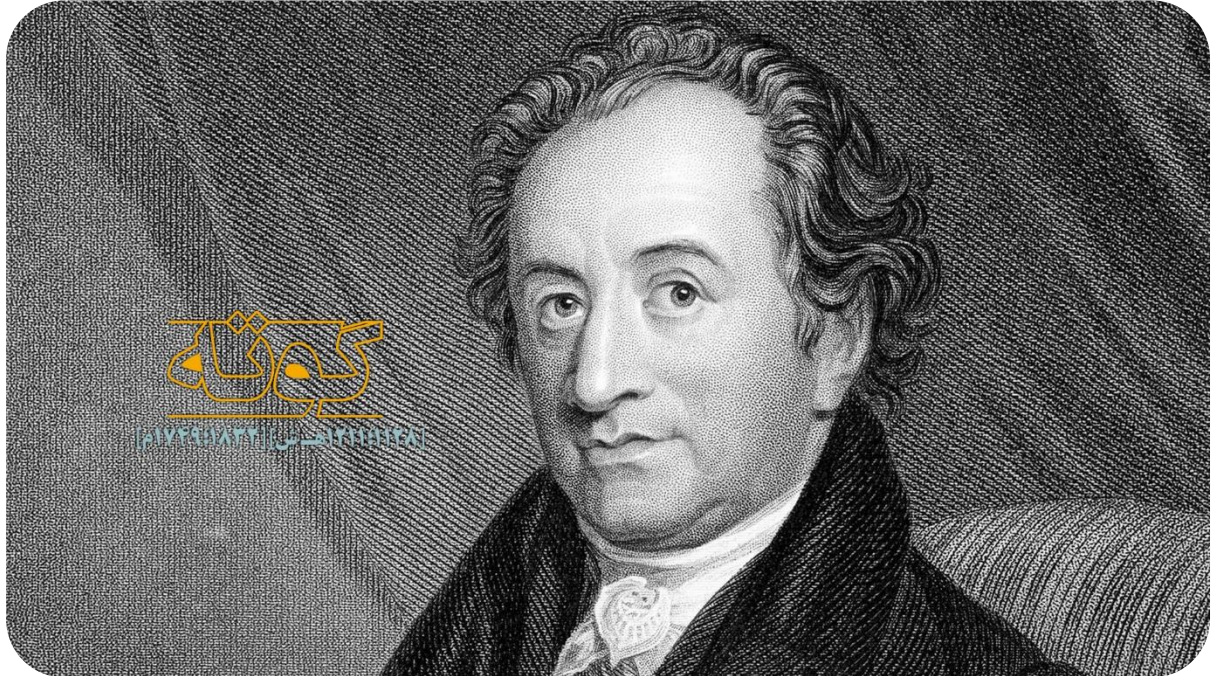
اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کنار مستی خاک
در دور دست خودم، تنها، نشسته ام.
نوسان ها خاک شد
و خاک ها از میان انگشتانم لغزید و فرو ریخت
شبیہ هیچ شده ای!!
چہرہ ات را بہ سردی خاک بسیار.
اوج خودم را گم کرده ام.
می ترسم، از لحظہ ی بعد، و از این پنجرہ ای کہ
بہ روی احساسم گشودہ شد.
برگی روی فراموشی دستم افتاد: برگ اقاکیا!!



یوهان ولفگانگ فون گوته او یکی از کلیدهای اصلی ادبیات آلمانی و جنبش وایمار کلاسیک و همچنین رمانتیسیسم به شمار می رود. وی یکی از مردان بزرگ فرهنگی قرون ۱۸ و ۱۹ اروپا و یکی از افراد برجسته ادبیات جهان محسوب می شود. خانه یوهان ولفگانگ فون گوته در مجموعه سنت گرابی وایمار قرار دارد. پدر گوته، یوهان کاسپار گوته همراه با خانواده اش در یک خانه بزرگ در فرانکفورت زندگی می کرد، که آن زمان قسمتی از امپراتوری مقدس روم بود. مادر گوته نیز «کاترینا الیزابت گوته» (نکستور سابق) از خانواده های سرشناس فرانکفورتی بود.

یوهان ولفگانگ در کنار پدر و معلم خصوصی اش بسیاری از معلومات را، از جمله زبان های لاتین، یونانی، فرانسوی، انگلیسی و عبری فرا گرفت. او بین سال های ۱۷۶۵-۱۷۶۸ در لایپزیگ به تحصیل حقوق پرداخت و در آنجا به اشعار کریستیان فورشتگت گلرت علاقه پیدا کرد. پس از سال ۱۷۶۸، گوته به زادگاهش بازگشت و مدتی نیز در دارمشتات بود.

گوته پس از این که تعدادی از آثار بزرگش را به پایان رساند، سال ۱۷۷۵ به وایمار رفت و در آنجا بین سال های ۱۷۷۶-۱۷۸۶ (حدود ۱۰ سال) وزیر حکومت شد. سپس او تا سال ۱۷۸۸ به ایتالیا رفت و در آنجا به تحصیل هنر و مجسمه سازی باستانی پرداخت. او خود را با کارهای میکلا آنژ و رافائل مشغول کرد.

سال ۱۷۸۸، گوته به وایمار بازگشت و تقریباً باقی عمرش را در آنجا گذراند، هرچند که زندگی او در آنجا با جنگ های ناپلئونی رو به رو شد. گوته در وایمار شیفته اشعار حافظ شد. وی علاقه ویژه ای نیز به شهر ایلمانو در نزدیکی وایمار داشته است. در کوه کیکلهان در نزدیکی شهر ایلمانو کلیه ای از وی به یادگار مانده است.

گوته در سال ۱۸۳۲ بر اثر نارسایی قلبی در شهر وایمار درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. گفته می شود آخرین گفته شاعر پیش از مرگش، نور بیشتر بود.

سال دوه

شماره بیست یک

دوشنبه

۶ دی

سال ۱۴۰۰

۲۲

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

آثار گوته

اگمونت (۱۷۸۸م) (۱۱۶۷هـ ش)

نغمه های رومی (۱۷۹۰م) (۱۱۶۹هـ ش)

فاوست

خویشاوندی های اختیاری
(۱۸۰۹م) (۱۱۸۸هـ ش)

تئوری رنگ ها (۱۸۱۰م) (۱۱۸۹هـ ش)

سفرنامه ایتالیا (۱۸۱۷م) (۱۱۹۶هـ ش)

دیوان غربی-شرعی
(۱۸۱۹م) (۱۱۹۸هـ ش)

”ہدف تان باید چیزی باشد کہ با تمام
وجود خواهانش باشید و در راه رسیدن به
آن تمام مساعی و تلاشتان را به کار گیرد.“

۲۴

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly